



اتابك ابوبكر سعد بن زنگی

(۳)

۸- مدرسه عضدی شیراز یا آرامگاه اتابکان فارس

این مدرسه در همان موضعی است که «ام کلثوم» دختر «اسحق دوکبلی» پسر «حسن بن زیند بن حسن بن علی مرتضی (ع)» در هنگام گریز از گماشتگان خلیفه «هارون الرشید» (۱۷۰-۱۹۳ ه. ق = ۷۸۶-۸۰۹ م) بچاهی افتاده است، یا خود را بدان چاه انداخته، که بدست دشمنان گرفتار نشود و بهتک حرمت دوچار نگردد. از آن پس بسیاری از «سازین» و نیکوکاران با در آنجا بجاک سپردند. از آن جمله است: «شیخ احمد حسین» (۸/۳۶۸ ه. ق = ۹۷۸ م) که سالها خدمت آن بقعه میکرد و دربارهٔ ورع با معاصر خویش «عبدالله بن خفیف» (د/سه) شبیه بیست و سوم رمضان ۳۷۱ ه. ق = ۹۸۱ م) مباحثات طولانی داشته است. ابن معین سپس مقبرهٔ خانوادگی «اتابکان فارس» شد. تا چند سال پیش، از این چاه نگاهداری می‌شد و مردان بالغ را از ورود بدان باز میداشتند و زنان از یلکالی که ساخته شده بود، پایین می‌شدند و تبرک و نذر را شمع می‌افروختند. از «اتابکان فارس» پیش از «اتابکان سلجوری»، «اتابک منکوبرس»، «اتابک بزابه» و همسرش نیز در حوالی این منبره بجاک سپرده آمده‌اند.

* آقای دکتر سید حسن سادات ناصری، استاد دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران از محققان بنام و شاعران شیرین کلام معاصر.

در حال حاضر سنگ قبر «اتابك سعد بن زنگی» و پسرش «اتابك ابوبکر» و «ابش خاتون» در آنجا باقی است.

این «اسحق» پسر «اد کلشوم» مردی اعور بود و نقطه سفیدی چون ستاره در چشم داشت و از این رو به «ذو کبلی» مشهور گردید. شکفت آنکه خود برای «هارون الرشید» بر ضد عمزادگان خویش خیره‌بینی میکرد و بنا سعایت‌های وی بسیاری از علویان بفرمان این خلیفه بقتل رسیدند و سرانجام خود نیز از خشم «هارون» نرسد و بسزندان افتاد و در آنجا هلاک شد.^۲

۹ - شخصیت و اهمیت و محامد اتابك ابوبکر در آبادانی و رعایت حال

علماء و عباد و بلاد

«فارس» بروزگار اتابکی «ابوبکر سعد بن زنگی» آبادانی و آسایش فوق‌العاده یافت. این شهریار با تدبیر، بدانش و معرفت مقبول روزگار خویش ارج مینهاد و خود نیز به فرا گرفتن دانشها رغبت داشت و بسیاری از دانشمندان و هنرمندان را بدربار معارف پرور خود گرد آورد. و در حق اهل علم و مشایخ و خاندانهای کهن بخششها فرمودی و جز آنچه در «سرزمین فارس» بودند، بدبکر ولایات ایشان را وظائف فرستادی.^۳ در این روزگار «شیراز» مرکز اجتماع شعرا و فضلا و دانشمندان شد که از پیش سیل بنیان‌کن و خائمان بر انداز «تاتار» می‌گریختند و گوشه فراغتی می‌جستند. از آنجا که «اتابك ابوبکر» بقریبیت این قوم بسیار داخت، آن گرانمایگان نام وی را به سالیح غیرا و تالیف کتب گرانقدر جاویدان ساختند.

مشهورترین و گرانسوزترین این نامداران، «شیخ اجل استاد غزل خداوندگار نظم و نثر یارسی سعدی شیرازی» است. وی کتاب «بوستان» را بسال ۶۵۵ ه. ق. = ۱۲۵۶ م/ بنام این پادشاه قدرشناس مشغوم ساخت و دوبار در دیباچه گلستان مؤلف بسال ۶۵۶ ه. ق. = ۱۲۵۷ م/ و باری دیگر در اواخر باب غنمه آن کتاب و در پایان داستان «جدال سعدی با مدعی» درباره توانگری و درویشی وی را از بن‌دندان بستود که بنقل آنها در شیرینی این مقال کوشش شده است.

ذکر محامد پادشاه اسلام اتابك ابوبکر بن سعد غفر الله له - «ذکر جمیل سعدی که

در افواه عوام افتاده است و حکایت سخنش که در بسیط زمین رفته و قسب الجیب حدیثش که همچو شکر میخورند و رفته هشتادش که چون کاغذ زر می‌برند، بر کمال فضل و بلاغت او حمل نتوان کرد. بلکه خداوند جهان و قطب دایره زمان و قائم مقام سیمان و ناصر اهل ایسان، شهنشاه معظمه اتابك اعظمه مغفر الدین ابوبکر بن سعد بن زنگی ظل الله تعالی فی ارضه و رب ارض عنه و ارضه بعین عنایت نظر کرده است و تحسین بلیغ فرموده و ارادت صادق نموده، لاجرم کافه انام خاصه و عوام بمحبت او گراییده‌اند و الناس علی دین ملوکهم.

ز آنکه که ترا بر من مسکین نظر است
گر خود همه عیبها بدین بنده در است

آثارم از آفتاب مشهور تر است
هر عیب که سلطان بیسند دهنراست

گلی خوشبوی در حمام روزی
بدو گفتم که مشکى ، يا عبیری ؟
بگفتا : من گلی ناچیز بودم
کمال همنشین در من اثر کرد

رسید از دست مخدومی بدستم
که از بیوی دلاویز تو مستم
ولیکن مدتی با گل نشستم
و گرنه من همان خاکم که هستم

اللهم متع السلمین بطول حیوته و ضاعف ثواب جمیله و حسناته و ارفع درج اودائه
و ولاته و دمر علی اعدائه و شناته و حرس نفسه و ذویه و ذواته.

لقد سعد الدنيا به دام سعده

و ایده المولی بالویه النصر.

كذلك ينشأ لينة هو عرقها

و حسن نبات الارض من كرم البذر

ایزد تعالی و تقدس خطه پاک شیراز را بهیبت حاکمان عادل و عالمان عامل تازمان
قیامت در امان سلامت نگهدار باد.

اقلیم پارس را غم از آسیب دهن نیست
امروز کس نشان نهد در بسیط خاک
بر تست پاس خاطر بیچارگان و، شکر
یا رب ز باد فتنه نگهدار خاک پارس

تا بر سرش بود چو توئی سایه خدا
مانند آستان درت مامن رضا
بر ما؛ و بر خدای جهان آفرین جزا
چندانکه خاک را بود و آب را بقا^۴

و در ستایش و ذکر شاهزاده «سعد بن ابوبکر» که این کتاب نفیس و بی بدیل بنام فرخنده
اوست، از پسر و پدر چنین یاد می کند:

«و تمام آنکه شود بحقیقت که پسندیده آید در بارگاه شاه جهان پناه سایه کردگار،
پر تو لطف پروردگار، ذخیر زمان و کشف امان، المؤید من السماء، المنصور علی الاعداء، عضد
الدولة القاهرة، سراج الملة الباهرة، جمال الايام، کمال الاسلام، سعد بن الاتابک الاعظم، شاهنشاه
المعظم، مالک رقاب الامم، مولى ملوک العرب والعجم، سلطان البر والبحر، وارث ملک سلیمان،
مظفر الدین ابی بکر بن سعد بن زنگی ادام الله تعالی اقبالهما و ضاعف جلالهما و جعل الی کل
خیر ما لهما و بکر شمه لطف خداوندی مطالعه فرمایند:

گر التفات خداوندیش بیاراید

نگارخانه چینی و نقش ارتشکی است

امید هست که روی ملال در نکشند

از این سخن که گلستان نه جای دلشنگی است

علی الخصوص که دیباچه همایونش

بنام «سعد ابوبکر سعد بن زنگی» است.^۵

«... و طایفه بی نعم نهاده و دست کرم گشاده و طالب نامند و مغفرت و صاحب دنیا

و آخرت چون بندگان حضرت پادشاه عالم عادل مؤید مظفر منصور، مالک از مته انام، حامی ثغور اسلام، وارث ملک سلیمان، اعدل ملوک زمان، مظفر الدنیا والدین اتابک ابی بکر بن سعد ابن زنگی؛ ادام الله ایشامه و نصیر اعلامه و اجری بالخیر اقلامه.

پدر بجای پسر هرگز این کرم نکند
خدای خواست که بر عالمی بیخشاید

و در دیباچه «بوستان» فرماید:

مر اطبع از این نوع خواهان نبود
ولسی نظم کرده بنام فلان
که: سعدی که گوی بلاغت ربود
سزدگر بدورش بنام چنان
جهانبان دین پرور دادگر
سر سرفرازان و تاج مهان
گر از فتنه آید کسی در پناه
فطوبی لباب کبیت العتیق
ندیدم چنین گنج و ملک و سریر
نیامد برش درد ناک غمی
طلبکار خیر است و امیدوار
کله گوشه بر آسمان برین
تواضع ز گردنفر از آن نکوست
اگر زیر دستی بیفتند، چه خاست؟!
نه ذکر جمیلش نهان می رود
چنوبی خردمند فرخ نهاد
نیستی در ایام او رنجدهیی
کس این رسم و ترتیب و آیین ندید!
از آن پیش حق پایگاهش قوی است
چنان سایه گسترد بر عالمی
همه وقت مردم ز دور زمان
در ایام عدل تو ای شهریار
بعهد تو می بینم آرام خلق
هم از بخت فرخنده فرجام تست

که دست جود تو با خاندان آدم کرد
ترا برحمت خود پادشاه عالم کرد». ۶

سر مدحت پادشاهان نبود
مگر باز گویند صاحب دنان
در ایام «بو بکر بن سعد» بود!
که سید بدوران نوشیروان
نیامد چو بو بکر بعد از عمر
بدوران عدلش بنام ای جهان
ندارد جز این کشور آرامگاه
حوالیه من کل فج عمیق
که وقف است بر طفل و درویش پیر
که نهاد بر خاطرش مرهمی
خدایا امیدی که دارد بر آر
هنوز از تواضع سرش بر زمین
گدا گر تواضع کند خوی اوست
ز بر دست افتاده مرد خداست!!
که صیت کرم در جهان می رود
ندارد جهان تا جهان است یاد
که نالد ز بیداد سر پنجهیی
فریدون با آن شکوه، این ندید!!
که دست ضعیفان بجاهش قوی است
که زالی نیندیشد از رستی
بنالند از گردش آسمان
ندارد شکایت کس از روزگار
پس از تو ندانم سرانجام خلق
که تاریخ سعدی در ایام تست

که تا برفلك ماه و خورشید هست
ملوك از نكو نامی اندوختند
تو در سیرت پادشاهی خویش
سکندر بدیوار رویی و سنگ
تراستد یا جوج کفر از زر است
زبان آوری کاندین امن و داد
زهی بحر بخشایش و کان جود
برون بینم اوصاف شاه از حساب
گر آن جمله را سعدی املا کند
فرو ماندم از شکر چندین کرم
جهانت بکام و ، فلك یار باد
بلند اخترت ، عالم افروخته
غم از گردش روزگارت مباد
که بر خاطر پادشاهان غمی
دل و کشورت جمع و معمور باد
تنت باد پیوسته چون دین درست
درونت بتأیید حسق شاد باد
جهان آفرین بر تو رحمت کند
همینت بس از کردگار مجید
نرفت از جهان سعد زنگی بدرد

درین دفترت ذکر جاوید هست
ز پیشینکان سیرت آموختند
سبق بردی از پادشاهان پیش
بکرد از جهان راه یا جوج تنگ
نه سنگین چو دیوار اسکندر است
سپاست نکوید ، زبانش مباد
که مستظهر است از وجودت وجود
نگنجد در این تنگ میدان کتاب
مگر دفتری دیگر انشا کند
همان به که دست دعا گستره
جهان آفرینت نکهتدار باد
زوال اختر دشمنت سوخته
و از اندیشه بر دل غبارت مباد
پریشان شد خاطر عالمی
ز ملک پیرا کندگی دور باد
بداندیش را دل چو تدبیرست
دل و دین و اقلیمت آباد باد
دگر چه گویم فسانه است و باد
که توفیق خیرت بود بر مزید
که چون تو خلف نامبردار کرد

عجب نیست این فرع از آن اصل ناک

که جانش بر اوج است و جسمش بخالد

جز این که یاد کرده شد، شیخ درسه حکایت از باب اول و در حدیثی از باب دوم و در
او آخر باب هشتم در حکایت معروف سومنات مکرر از «اتابک ابوبکر» همچنین به نیکم باد
فرموده است که بترتیب در اینجا میآوریم:

سفر کرده هامون و دریا بسی...
بزرگی در آن ناحیت شهریار
سرعجز بر پای درویش داشت...
بمازوی دین کسوی دولت برند
و گرهست بو بکر سعد است و بس!

ز دریای عمان برآمد کسی
بشهری درآمد ز دریا کنار
که طبعی نکو نامی اندیش داشت
چنین پادشاهان که دین پرورند
از آنان نینم در این عهد کس

بهشتی درختی تو ای پادشاه
طمع بود از بخت نیک اخترم
خرد گفتم : دولت ببخشند همای
خدایا بر رحمت نغسیر کرده‌یی
دعا گوی این دولت‌مند و ار

که افکنده بی سایه یکساله راه
که بال همای افکنند بر سرم
گراقبال خواهی، در این سایه‌آی!
که این سایه بر خلق گسترده‌یی
خدایا امیدی که دارد بر آر^{۱۰}

یکی از بزرگان اهل تمیز
نگردند رغبت حشر پروران
اگر خوش نخرسید ملک بر سر بر
و گر زنده دارد شب دیر یاز
بجهد الله این سنت و راه راست
کس از فتنه در «فارس» دیگر نشان
در ایام سلطان روشن نفس

حکایت کند زابن «عبدالعزیز»...
بشادی خویش از غم دیگران
نپندارم آسوده خسبید فقیر
نخرسبند مردم به آرام و ناز
اتابک ابوبکر بن سعد راست
نپیند مکر قامت مهوشان...
نپیند دگر فتنه بیدار کس^۹

شنیدم که در مرزی از باختر
پدر هر دو را سهمکین مرد یافت
برفت آن زمین را دو قسمت نهاد
شهر شد آن مسکنت بر دو شاه
بجکم نظر در به افتاد خویش
یکی غل، تا نام نیکو برآید
یکی عاطفت سیرت خویش کرد
بنا در دو نان داد و لشکر تو اخت
خز این نهی کرد و پر کرد جیش
بر آمد یکی بانک شادی چور عد
خدیسو خردمند فرخ نهاد

برادر دو بودند از یک پدر...
طلبکار جولان و ناورد یافت
بهر یک از آن دو نصیبی بداد
که بی حد و مر بود گنج و سپاه
گرفتند هر یک یکی راه پیش
یکی ظلم، تا مال گرد آورد
دره داد و تیمار درویش کرد
شب از بهر درویش شبخانه ساخت
چنان کز خلائق بهنگام عیش
چو شیراز در عهد «ابوبکر سعد»
که شاخ امیدش بر و مند باد^{۱۱}

بمی دیدم از غاج در «سومنا»
از آن جمله تدخلی که بر من گذشت
در اقبال و تأیید ابوبکر سعد
ز جور ملک دادخواه آمدم

مرصع چو در جاهلیت «منات»...
دهانی جز امروز شیرین نکشت
که مادر نژاید چنو قبل و بعد
درین سایه گستر پناه آمده

دعا گوی این دولت‌م بنده‌وار
که مرهم نهاده نه در خورد خویش
کی این شکر نعمت بجای آورم
فرج یافتم بعد از آن بندها

خدایا تو این سایه پاینده دار
که در خوردا کرام و انعام خویش
اگر پای گردد بخدمت سرم!
هنوزم بکوش است آن پندها^{۱۲}

و دیگر در دیوان خود، در قصیده تازی مرثیه «المستعصم بالله» (۶۴۰-۶۵۶ ه.ق = ۱۲۴۲-۱۲۵۸ م)، خلیفه عباسی و ویرانی «بغداد»؛ و نیز در پایان قصیده فارسی مشهور خویش در مرثیه همین خلیفه بدسرانجام، «اتابک ابوبکر» را ستوده و گناه او را در برافتادن خلافت «بغداد» معذرتی استادانه گفته است. اینک بترتیب ابیاتی از آن هر دو قصیده:

عنا لله عما مضى من جريمة
وصان بلاد المسلمين بقيّة
ملك غدا في كل بلدة اسمه
لقد سعد الدنيا به دام سعده
كذلك تشو لينة هو عرقها
ولو كان كسرى في زمان حياته
بشكر الرعايا صين من كتل فتنة
يبالغ في الانفاق والعدل والتقوى

ومثن علينا بالجميل من الستر^{۱۳}
بدولة سلطان البلاد «ابی بکر»
عزیز آ و محبوباً کیوسف فی مصر
وایده المولی بالویة النصر
وحسن نبات الارض من کرم البذر
لقال الهی اشدد بدولته ازری
و ذلك ان اللب يحفظ بالقسر
مبالغة «السعدی» فی نکت الشعر^{۱۴}

یارب این رکن مسلمانی به امن آباد دار
خسر و صاحبقران، غوث زمان «بویکر سعد»
مصلحت بود اختیار رای روشن بین او
لاجرم در پر و بجرش داعیان دولتند
روزگارت با سعادت باد و سعادت پایدار

در پناه شاه عادل پیشوای ملک و دین
آنکه اخلاقش پسندیده است و اوصافش گزین
با زبر داستان سخن گفتن نشاید جز بلین
کای هزاران آفرین بر جانت از جان آفرین
رایت منصور و بخت یار و اقبال معین^{۱۵}

و نیز قصیده شیخ اجل را بمطلع:
بنوبتند ملوک اندرین سپنج سرای
با آنکه نامی از «اتابک ابوبکر» در آن نیست، در غالب نسخ کلیات شیخ در ستایش
این شهریار قلمداد شده است.

همچنین قطعه معروف شیخ اجل بمطلع:

وجودم به تنگ آمد از جور تنگی

شده در سفر روز کاری در تنگی

که معمولاً در پایان خواتیم مسطور است و در بعض نسخ با اندک اختلافی در «دیباچه
کنستان» آمده، شامل ستایش «اتابک ابوبکر» است؛ و معدوم میدارد که بازگشت شیخ از

سفرهای راوان خود در بلاد و اکناف جهان، بروزگار اتابکی این شهریار نامدار بوده است. بقیه این قطعه که نمودار کردانی «اتابک ابوبکر سعدبن زنگی» در آبادانی فارس و دادگستری و کشورداری اوست، زیورافزای این نوشته گردید:

| | |
|----------------------------------|---------------------------------|
| چو یا جوج بگذشتم از سد سنگی | جهان زیر پی، چون سکندر بریدم |
| جهان درهم افتاده چون موی زنگی | برون جستم از تنگ ترکان چو دیدم |
| ز گرگان بدر رفته آن تیز چنگی | چو باز آمدم، کشور آسوده دیدم |
| سر زلف خوبان، چو درخ فرنگی | خط ماهرویان، چو مشک تناری |
| پلنگان رها کرده خوی پلنگی | بنام ایزد! آباد پر ناز و نعمت |
| برون لشکری چون هژبران جنگی!! | درون مردمی چون ملک نیک محضر |
| کسی گفت: سعدی چه شوریده رنگی!؟ | پیرسیدم این کشور آسوده کی شد؟!؟ |
| جهانی پر آشوب و تشویش و تنگی! | چنان بود در عهد اول که دیدی |
| « اتابک ابوبکر سعدبن زنگی »!! ۱۶ | چنین شد در ایام سلطان عادل |

- (۱) برای احوال مفصل شیخ ابو عبد الله محمد بن خفیف شیرازی رگ، بزرگان شیراز ص ۱۳۱ تا ۱۷۱
- (۲) رگ، شد الا زار ص ۱۶۱ و ۱۶۲ - تذکره هزارم از ترجمه عیسی بن جنید از انتشارات کتابفروشی احمدی و جهان نما ۱۳۲۰ هـ. ش ص ۷۶ و ۷۷ - بزرگان شیراز ص ۱۰۹ و ۱۱۰
- (۳) تاریخ و صاف طبع بمبئی ص ۱۵۷ تا ۱۶۰ ص ۱۴ - تحریر تاریخ و صاف ص ۹۲ و ۱۷، ص ۹۴ و ۱۰۰ - تاریخ گزیده ص ۵۰۵ و ۱۶ تا ۱۸ - تاریخ مغول در ایران ص ۱۴۶ و ۱۱ و ۱۲
- (۴) کتاب گلستان فی النوادر و الامثال و الحکایات انشاء العبد الفقیر المحتاج الی رحمة الله ابو عبد الله مشرف بن مصلح الفارسی غفر الله له و لوالدیه باهتمام و تصحیح و حواشی میرزا عبد العظیم خان گرگانی در سنه ۱۳۱۰ شمسی ص ۵ تا ۷
- (۵) همین کتاب ص ۱۱ و ۱۲
- (۶) همین کتاب ص ۱۸۶ و ۱۰ تا ۲
- (۷) بوستان سعدی باهتمام و تصحیح و حواشی استاد عبد العظیم قریب با فهارس و توضیحات و یادداشت‌ها از دکتر یحیی قریب چاپ دوم ص ۹ تا ص ۱۱ و ۸
- (۸) همین کتاب ص ۱۸ تا ۲۵
- (۹) بوستان ص ۲۹ و ۳۰
- (۱۰) بوستان ص ۳۶ و ۳۷
- (۱۱) بوستان ص ۱۹۱ و ۵
- (۱۲) بوستان ص ۱۹۵ و ۴ تا ۱۰
- (۱۳) دراصل، الصیر
- (۱۴) کلیات سعدی به اهتمام شادروان محمد علی فروغی طبع بروخیم تهران ۱۳۲۰ هـ. ش بخش قصائد - قصائد عربی ص ۹۴ و ۹۵
- (۱۵) کلیات سعدی باهتمام شادروان محمد علی فروغی بخش قصائد ص ۹۰ و ۱۴ تا ۱۸
- (۱۶) کلیات سعدی... بخش قصائد ص ۷۷ و ۷۸